

يا لطيف...

سرشناسه: عزیزی ننه کران، جمشید، ۱۳۷۰-

عنوان و نام پدیدآور: صورتی تر از... : مجموعه شعر کوتاه/ جمشید
عزیزی ننه کران.

مشخصات نشر: سمnan: ارمان ارسطو، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری : ۹۰ ص.

شابک: 978-622-961144-9

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴

موضوع: Persian poetry -- 20th century

رده بندی کنگره: PIR۸۳۵۴

رده بندی دیویی: ۸۱۶/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۰۰۳۰۳

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۱۱۴۴-۹ ISBN:978-622-961144-9

صورتی تراز.....♥

مجموعه شعر کوتاه
جمشید عزیزی ننه کران



ارمغان ارسطو

انتشارات ارمغان ارسطو

سمنان-میدان معلم-مجتمع اسکان-واحد ۲۶

تلفن: ۰۲۳۳۳۳۳۸۴۸۴

ISBN: 978-622-961144-9

چاپ اول: ۱۳۹۹

شاعر: جمشید عزیزی ننه کران

تیراژ: ۵۰۰

طراح روی جلد: فاطمه قمشیان

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

ویراستاری و صفحه‌آرایی: الهام رحیمیان

لیتوگرافی و چاپ: ایران

فهرست

پرتقال / ۲۴	جام جهانی / ۹
ترافیک / ۲۵	جمعه / ۱۰
فضانورد / ۲۶	دموکرات / ۱۱
ناخلف / ۲۷	سقوط ۱ / ۱۲
مادر / ۲۸	سقوط ۲ / ۱۳
سفید / ۲۹	تنوع طلب / ۱۴
راهدار / ۳۰	دمدمی / ۱۵
تمنا / ۳۱	کلاسیک / ۱۶
دیپلمات / ۳۲	لبخند / ۱۷
سراب / ۳۳	زبان / ۱۸
کالبد / ۳۴	Actor / ۲۰

مسافر / ۲۲	پنجره / ۳۶
مرجوع / ۲۳	آهو / ۳۷
صفحه حوادث / ۳۸	چرخه / ۵۴
دیرکرد / ۴۰	دایره / ۵۵
رویا / ۴۱	پوکر / ۵۶
تخریب / ۴۲	اعتیاد / ۵۸
تخته نرد / ۴۳	محیط زیست / ۶۰
مرتاض / ۴۴	اسیر / ۶۲
ناتانائیل / ۴۵	کارگردان / ۶۴
الهام / ۴۶	صورتی تر از / ۶۶
نوستالژی / ۴۷	شکوفه / ۶۷
عدم / ۴۸	یادبود / ۶۸
شور / ۴۹	تاریک / ۷۰
غریبه / ۵۰	تفاهم / ۷۱

روزمره / ۵۱	باران / ۷۲
پرنده / ۵۲	خاطره / ۷۴
بازی / ۷۶	کابوس / ۸۳
استاد / ۷۷	عاقبت بخیر / ۸۴
مردود / ۷۸	غرور / ۸۶
معامله گر / ۷۹	پتانسیل / ۸۷
دل‌بر / ۸۰	قفس / ۸۸

جام جهانی

افتخار پیروزی را به تو می دهم
داورها هر چه می گویند، بگویند
«تو» برترین گل سالی!



جمعه

کنار پنجره پاییز
باد می خواند
درخت می رقصد
درست وقتی که
من و آسمان دلتنگیم

دموکرات

من خیلی محافظه کارم!
اما نمی دانم چرا
با هر که حرف می زنم
آخرش ختم می شود به «تو»

سقوط ۱

نیازی به آینه و بزرک نیست
وقتی از چشمانت
افتاده‌ام

سقوط ۲

خواب افتادن از یک بلندی

آزارم می‌داد

درست قبل از افتادن

«از چشمان تو»

تنوع طلب

همیشه این چنین است؛
«دریا» به پایت بوسه می زند
و تو به یاد «باران»
سیگار دود می کنی
درکنار «ساحل»

دمدمی

رگبار بهاری چیز عجیبی است

یک دفعه می آید

یک دفعه عاشقت می کند

و یک دفعه می رود؛

درست مثل یک «او»

کلاسیک

قالب غزل را دوست دارم
درست مثل سودوکو
یا جدول ضربی صورتی
درست به رنگ خنده‌های «تو»

لبخند

نه می‌خواهم از من به وجد آیی
و نه من آن شاعرم که تو را به وجد آورد
فقط وقتی این‌ها را می‌خوانی
لبخند بزنی

زبان

به هر زبانی بنویسم

عشق تویی

نه فاعل

نه مفعول

و نه فعل

تو یک اسم خاصی،
برای یک مخاطب عام!



Actor

نمی دانم چه نقشی دارم
در این فیلم نامه
که تنها یک شخصیت دارد
که تنها یک داستان دارد
و بقیه سیاه لشگرند!

آهای اپیزود سانتیمانتال
آهای مینیمال فانتزی
از حاشیه فرار نکن!
ای شخصیت لطیف مکمل
می‌خواهم این دیالوگ تمام نشود
می‌خواهم سر این ماجرا بمیرم
تا آخرین تصویر در چشمان وق زده‌ام
صورت «تو» باشد!

مسافر

صحرا صحرا تشنگی
با آبی که بدرقه‌ام کردی
رفع شدنی نبود
و راه
مسیری بود
برای نرسیدن!

مرجوع

حرف از رفتن که شد
چشمانت برق زد
قلب من هنوز روشن است
به آمدنت

پرتقال

خواستم عصاره شعرهایم را بگیرم
گلویم را فشار دادم
نام «تو» بر روی ورق پاشید.

ترافیک

آمدم

نبودی!

همیشه

دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن

نیست!

فضانورد

به افق که می‌نگرم
بی‌نهایت چشمانت تداعی می‌شود
به چشمانت که می‌نگرم
در بی‌نهایت محو می‌شوم
به راستی تو از کدام سیاهچاله فضایی آمده‌ای
که همه چیزت مرا می‌برد فضا؟

ناخلف

دوست داشتنت زیباست
هرچند فایده‌ای ندارد؛
درست مثل نصیحت‌های پدرم!

مادر

پیاز

تنها خلوت مادرم بود

برای اشک ریختن

سفید

هوا خوب است
عطر قهوه مرا به خود می خواند
موسیقی ملایمی در حال پخش است
و هزاران چیز دیگر
که بعد از «تو» رنگی ندارند



راهدار

در جاده‌های رسیدن
بین تابلوهای اخطار
و پلیس‌های در کمین
و سرعت‌گیرهای بی‌شمار
به «تو» می‌اندیشم
اگر بگذارند!

تمنا

دفترم را خط خطی کن
شعرهایم را لاک بگیر
اصلاً بگو اینها مزخرف است
روشنفکر مآبی ام را هم مسخره کن
فقط این‌ها مقدمه‌ی «دوست ندارم» نباشند!

دیپلمات

بهانه جدید او
مسخره‌تر از آن است
که به گفتن بیاید
مثل وعده‌های سرخرمن
کاندید مورد علاقه‌ی پدرم

سراب

کلمات خجالت می‌کشند؛
آنها ناتوانند از وصف دلتنگی‌های من!
لااقل از آنها یاد بگیر

کالبد

تلخی بی تو بودن

تنها، «تنهایی» نیست

چیزی درست به اندازه تو

به وزن تو

و به زیبایی تو

بر من سنگینی می کند

۳۵

جمشید عزیزی

به گمانم این نیستی
تا وقتی که هستم
باقی خواهد ماند
و من به همین هم قانعم!

پنجره

هوا نه سه نفره است

نه دو نفره

و نه تک نفره!

هوا به طور خاص

هوای «توست»

آهو

از بلندی‌های جولان
تا بلندی‌های حیران
جنگ بر سر توست
ای حیران بالاسی^۱ حیران

^۱ بچه آهو

صفحه‌ی حوادث

شعر که شروع می‌شود
راحت می‌شوم،
نفسی تازه می‌کنم،
فریاد می‌زنم:

((من عاشق این سلول انفرادی‌ام))

شعر که تمام می‌شود

تو باز می‌آیی

تا من به شدیدترین شکل ممکن

مورد آزار و اذیت قرار بگیرم!



دیر کرد

نه تو «مریم مقدسی»
و نه من «یوسف نبی»
در دره‌های پلشتی
به قله می‌اندیشیم
آنجا که مرگ
به انتظارمان نشسته است!

رویا

سوار بر اسب سفید شاخ‌دار
تو را که دیدم
ناگهان پریدم
هم از اسب
و هم از خواب!

تخریب

این بهمنی که همه جا را ویران می کند
سیگار من است
که از یاد تو دود می شود

تخته نرد

زندگی جفت شش هم که باشد
سودی نخواهد داشت
وقتی تمام خانه‌ها بسته باشند

مرتاض

خوبی هایم را شسته ام
بدی هایم را آویزان کرده ام
تو بخند
گور پدر سعادت دنیا و آخرت!

ناتانائیل

مرا که دیدی
راحت را عوض کن
من که هستم
تو که هستی
عشق باقی است...!

الهام

«چشمانت» آرام بخش است
به آن‌ها که فکر می‌کنم
خوابم می‌گیرد
انگار شب
از چشمان تو
الهام گرفته است

نوستالژی

باران قطع شد

آفتاب خندید

من خندیدم

تو خندیدی

باران آمد

و ما رنگین کمان را به یکدیگر نشان دادیم

عدم

در کافه‌های دنج
در کتاب‌های خوش رنگ و لعاب
در زیر آفتاب صبحگاه
دنبال حرفی می‌گردم
که از «تو» نباشد!

شور

تسبیح مادر بزرگ
بوی خدا می داد
باغچه پر از گل نرگس بود
روزگاری که هنوز
قبله را نمی شناختیم!

غریبه

هیچکس نمی دانست از کجا آمده ام
و هیچکس نخواهد فهمید که کجا می روم!
از من تنها فنجانی خواهد ماند
با خطوط خشک شده قهوه
که برای هیچ فالگیری مفهوم نیست!

روزمره

دروغ لازم نیست
تو را که میبینم عاشق تر می شوم
ای بانوی مدفون
در بوق و دود و ازدحام!

پرنده

کنار دریا که می ایستم
قلب تو تنها به ذهن خاموشم
آیه های پاکی را
به روشنی، الهام می شود
نمی دانم قلب تو مثل دریاست

یا دریا مثل قلب توست!
ای زلال‌ترین شکل بشر
در محاصره‌ی سواحل ناآرام!

چرخه

بهار که آمد
زمستان رفته بود
بخند زندگی بخند
زمستان در راه است!



دایره

هجویات شبانه
شکلک در می آورند
مست که می شوی
خودکار می رقصد
سرت که گیج رفت
شعر الهام می شود

پوکر

به امید روزهای خوش
پارو زدن کافی نبود
حتی باد هم اگر چه موافق
بیهوده می وزید
من گفتم: ((دل))
او گفت: ((سر))

و شهرداری

قایم را از وسط خیابان جمع کرد...!

اعتیاد

در زیر خروارها آوار
زلزله زده‌ای هستم!
نه آب می‌خواهم
و نه غذا
تنها دیدن دوباره برق خنده‌های «تو»

که می گفتم: ((خجالت می کشم!))

که می گفتم: ((خجالت نکش!))

محیط زیست

ماه من

ماه‌هاست تو را پرسیده‌ام

حتی از ماهیان برکه

حتی از ماهی گیران

حتی از ماهی فروشان شهر

۶۱

جمشید عزیزی

لطفا از زیر ابرها بیا بیرون
پلنگ تو دیگر در حال انقراض است!

اسیر

در تو که غرق شدم
تقلایی نکردم برای زندگی
آخرین نور را که به یاد می آورم
گل از گلم می شکفد
این سیاهچال، سالهاست در من است
این سیاهچال، سالهاست که خالی ست

آهای زندانی
تو را به «آزادی» سوگند
برگرد!

کارگردان

نمی دانم چه نقشی دارم
در این فیلم نامه
که تنها یک شخصیت دارد
که تنها یک داستان دارد
و بقیه سیاهی لشگرند
آهای اپیزود سانتیمانتال!

آهای مینیمال فانتزی!
از حاشیه فرار نکن
ای شخصیت لطیف مکمل
می‌خواهم این دیالوگ تمام نشود
می‌خواهم سر این اجرا بمیرم
تا آخرین تصویر در چشمان وق زده‌ام
صورت «تو» باشد

صورتی ترا از ...

از شرقی ترین وصل
تا غربی ترین بدرود
جغرافی دانی هستم
با نقشه ای صورتی
که چهار جهت اصلی اش
نام «تو» است

شکوفه

هوا، عاشقانه بهاری ست
درختان شکوفه می خوانند
و زمین که از سیاهی آکنده است
فریاد می کشد
بهار آمد بهار آمد...!

یادبود

نمی توانم در برکه تنهایی خود غرق نشوم
از تنگی که فریادم را نشنیدی
تا سیزدهمی که بدر کردی و مرا در بدر!
دیگر نمی توانم آن ماهی قرمز سابق باشم
دیگر شوق تو پروازم نمی دهد
در شب چهارشنبه سوری یا تحویل سال

دیگر اثری ندارد

حتی زمزمه‌های ماهی سیاه کوچولو:

((رویای جایی بزرگتر برای زندگی...!))



تاریک

بر قاب عکسی که تویی
هنوز زندگی می‌تپد
و هنوز لبخند جاری است
و امید به قاب عکسی قدیمی
چه غریبانه
ناامید کننده است!

تفاهم

هوای مرا دوست داشت
شاعر دوهوایی غزل های ناتمام
از آخرین سیگار به کاناپه های تنهایی
ما تا ابد با هم می مانیم
در خوابهای نخوت انگیز ظهر تابستان

باران

مثل باران یکریز
بر سقف شیروانی
لذتی است مداوم
حضور گرما بخشات
گاهی تند

گاهی کند

می ترسم از روزی که قطع بشوی!

خاطره

چشمانت به زیبایی بهار
و خنده‌هایت مانند شکوفه‌های نورسته
به من نگاه کن، چه میبینی؟
غیر از مشتی انتظار و مشتی صبر
مردی که دنده‌های سینه‌اش، قلبش را چنگ
می‌زند

دست را دراز کن،

لمس کن،

سینه‌ای را که دیگر سینه نیست

سطل آشغال رویاهای فانتزی توست...!

بازی

از ترس مرگ
زندگی کردیم
و از ترس زندگی
مردیم
عشق اما یک بازی بود
بازی مرگ و زندگی

استاد!

الهام کجایی؟
که حتی کوشش هم
دیگر به کار شعر نمی آید!



مردود

نه گریه کارگر بود
نه التماس
و نه هیچ چیز دیگر
آخر من کارگر بودم!

معامله گر

روزی که هستی را
در روزی که نیستی می پیچم
تا نه ذوق مرگ بشوم
و نه دق مرگ



دل‌بر

از یلدای موی تو
تا بلندای پیشانی من
حجمی است بنفش
به رنگ دلتنگی‌های شبانه
فریاد عادت می‌شود
وقتی رسیدن دور است

فریاد که می‌زنی
می‌گویند: آرام، دیر است!
عادت‌های شبانه‌ام را بگیر
از یلدای موی تو
تا پیشانی بلند من
در این شب دراز
حرف بسیار است...!
سکوت معجزه‌ای بود
که باورش نکردیم
ما ملحدانیم،
که جزایمان دلتنگی است!

از یلدای موی تو
تا بلندای پیشانی من...

کابوس

نه از مرگ می ترسیدم

و نه از زندگی

تو رفتی

و چه راست گفته اند:

((از هر چیز که بترسی، بر سرت می آید!))

عاقبت بخیر

هر حرفی زدیم حاصلی نداشت
و هر سکوت
به بدترین شکل ممکن
شکسته شد
ما خندیدیم و گریستیم

ما محو در خویش بودیم
که ناگهان عشق سر رسید

غرور

نه ماه هستم
و نه ستاره
تنها ابری هستم
که بارور شده است
«تو» می‌گویی ببار
و من هنوز به راه خود ادامه می‌دهم

پتانسیل

مردی تنهاست!
فریاد گرم بالقوه‌اش
هنوز در پشت حنجره
بی تاب مانده است



قفس

می خواستیم دسته‌ای کفتر باشیم
بر آسمان آبی
و فریادی باشیم از دهان بلبل
در جنگل رهایی خویش
آه!

چه بلند پروازیمان زیبا بود

آن روزها

که زشتی حقیقت را نمی‌دانستیم!

